

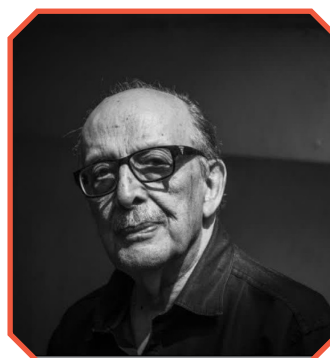
تصادف با درخت

DOR: [20.1001.1.27835480.1402.3.16.4.6](https://doi.org/10.27835480.1402.3.16.4.6)

چرا این جوری شدی؟

من که روی زمین ولو شده بودم نشستم. این طرف و آن طرف را نگاه کردم و کم کم یادم آمد که با درخت تصادف کرده و به این روز افتاده بودم. مردم زیر پر و بال مرا گرفته و مرا از زمین بلند کردند. سؤال کردند می‌خوام به بیمارستان برم یا نه؟ گفتم: نه حالم اینقدرها هم بد نیست که بروم بیمارستان.

از طرف راست صورتم قدری خون می‌آمد. در اثر تصادف با درخت کت و کلفت _ شقیقه و گونه‌ام زخمی شده بود. یکی که زیر بازوی مرا گرفته بود گفت که مامور است و اسم و آدرس مرا پرسید. من هم اسم و آدرس را گفتم و بعد اضافه کرد که با شرمندگی مجبور است برای این تصادف گزارش بنویسد و حتی کروکی تصادف را هم بکشد. من چنان گیج و منگ بودم که نمی‌فهمیدم این مردک چه می‌گوید و او سؤال‌هایی از من کرد و نقشه‌هایی هم روی کاغذ کشید و دست از سر من برداشت. بعد گفتم یک تاکسی خبر کنند. دوستان ناگهانی خیابانی من یک تاکسی را خبر کردند. تاکسی آمد. مرا با سلام و صلوات سوار تاکسی کردند. منم آدرس منزل را دادم



جهانگیر هدایت

زیر این آفتاب بی‌پیر مرداد ماه پای تخت داشتم با عجله توی خیابون راه می‌رفتم که ناگهان سرم گیج رفت، جلوی چشم‌هایم سیاه شد، پیلی پیلی خوردم و با شدت با یک درخت چنار کت و کلفت کنار جوی خیابان برخورد کردم. بعدش هم چیزی نفهمیدم. وقتی چشم‌هایم را باز کردم دیدم عده‌ای دور مرا گرفته‌اند. یکی از همان ماده سیال نیمه لجن توی جوی دارد آب به سر و کله من می‌زند. یکی دارد قلب مرا می‌مالد. دیگری کت و کول مرا مالش می‌دهد و وقتی چشم‌هایم را باز کردم، همه با خوشحالی گفتند: الحمدلله هوش اومد. آقا چی شده؟

* jahangirhedayat@gmail.com

گفتم: خیلی متشکرم ولی این جا خانه من است. اجازه بدهید الان می‌روم و پول می‌آورم.

راننده گفت: نه آقا حالا که از یک طرف زدی خودت رو زخمی کرده‌ای از طرف دیگه این مردم بی‌ایمان دزد کیفیت رازده‌اند لااقل اجازه بده به عنوان یک همشهری من برایت یک کاری کرده باشم

گفتم: من واقعاً از لطف و محبت بی‌شیله پیله و واقعی شما بسیار متشکرم اما اجازه بدهید کرایه تاکسی را تقدیم کنم. این جورری من خیلی راحت تر هستم.

از تاکسی پیاده شدم. رفتم داخل خانه و مقداری پول برداشتم آدم بیرون که کرایه تاکسی را بدهم. ولی تاکسی رفته بود! خوبی کار آنست که ما هم مرد داریم و هم نامرد. نامرد وقتی دیده من بیهوش روی زمین توی پیاده روی خیابان افتاده‌ام جیب مرا می‌زند و مرد حالا که دیده این طوری من بد آورده‌ام حداقل دستمزد خودش را به من بخشیده و حتی از من فرار کرده که من با اصرار به او پول ندهم.

در خانه استنطاق شروع شد. چی شده و کجا بودی و بقیه قضایا. بعد خوب مرا پانسمن کردند و باند سفید پیچیده خواباندند.

ظاهراً اشکال خاصی حس نمی‌کردم. صورتم و سرم درد می‌کرد. بدنم کوفته بود. اعصابم کش آمده بود و ناراحت بودم. عصبانی و متأسف بودم از این که پول‌های جیب مرده را هم می‌زنند و نه بر مرده بر زنده باید گریست.

انواع و اقسام شربت‌ها را به من خوراندند. کم کم حالم بهتر شد ولی همسرم نمی‌گذاشت از رخت خواب جدا شوم.

فردا صبح حالم بهتر شد. البته صورتم هنوز زخم بود. صبح اول وقت خواستم از در خانه بیایم بیرون که دیدم یه

که بروم خانه خودم را جمع و جور کنم. راننده تاکسی که وضع مرا دید پرسید: آقا کتک کاری کردی؟

گفتم: نه برادر خوردم به درخت.

گفت: چه جورری خوردی به درخت که درب و داغون شدی؟

گفتم: سرم گیج رفت و با کله رفتم تو درخت و صورتم زخم وزیلی شد.

گفت: حالا حالت خوبه؟ آگه حالت تهوع یا سردرد داری بمرمت بیمارستان. یه وقت خدای نکرده خون‌ریزی نکرده باشی؟

گفتم: فکر نمی‌کنم این قدرها جدی باشد. نه، می‌روم منزل آگه لازم بود مرا بیمارستان خواهند برد.

گفت: هر طور صلاح می‌دانی. انشالله که به خیر خواهد گذشت. آقا یه صدقه‌ای، بلا دورکی، چیزی بده. نکنه چشمت کرده باشند. این خیلی عجیبه که آدم داره توی خیابون راه میره یک دفعه با درخت تصادف کنه. به حق چیزای ندیده.

رسیدم مقابل در منزل. از راننده پرسیدم کرایه چقدر شده؟ او رقم را گفت دست کردم توی جیبم و چشمتان روز بد نبیند دیدم دوستان خیابانی من که آنقدر دلشان برای من سوخته و مرا تر و خشک می‌کردند، می‌مالیدند و می‌خواستند از مرگ نجات دهند کیف مرا زده‌اند! این جیب، آن جیب، نخیر کیف من به دست یک خیرخواه دل نازک از توی جیبم پریده بود. گفتم: بی‌معرفت‌ها کیفم رازده‌اند کیف پولم را دزدیدند.

راننده گفت: عجب بی‌شرف‌هایی هستن. به هوای این که به شوما کمک کنن جیبت را زدند. آقا اصلاً مهم نیست. مهمان ما باش. خوش‌حالم که توانستم به شما کمکی کنم.

تقریباً با من دست به یقه شد. عابرین آمدند که آقا چه شده؟

گفت: این آقا با این سر و وضع مشکوک این جا وایساده هرهر داره می خنده. بعدش هم می گه اینجا خونشه. گفتم: این آقا مثل این که دیوونه شده خوب معلومه اینجا خونه منه.

یکی از حضار رفت زنگ را فشار داد. همسرم پرسید: کیه. او گفت: ببخشید خواهر یه آقایی جلوی خونه شوما وایساده می گه خونه خودشه اما مشکوک به نظر می رسه. ممکنه یه لحظه تشریف بیارین پائین دم در؟ من وسط این گروه مزاحم گیر کرده بودم همه با من، با خودشان جر و بحث می کردند که بالاخره در باز شد و همسرم آمد بیرون و به طرف من آمد و گفت: چیه؟ چی شده؟ چرا این جا وایسادی؟ این ها کی هستن؟ آقایان که دیدند من راست گفته ام شروع کردند به عذر خواهی از من و همسرم. _ می دونین خوب تو این خیابون اخیراً چند فقره سرقت شده، کیف خانم ها را قاپیدند؛ برای نوامیس مردم مزاحمت ایجاد کرده اند. ما هم بالاخره باید از محله خودمان حفاظت کنیم و چون آقاتون سر و کله اش باندپیچی بود مشکوک شدیم. بعد آمدند شروع کردند روی مرا بوسیدند که ببخشید اشتباه شده است و خلاصه با گرفتاری های زیادی خودم را از دست این همسایه های بد گمان رها کردم. وقتی خواستم بروم همسرم گفت: معلوم نیست چت شده؟ دائم توی خیابون دردرست می کنی. مواظب خودت باش!

گفتم چشم و رفتم دنبال کارهایم و دو روز بعد طبق خطاریه ای که برایم فرستاده بودند رفتم به دایره شکایات. اونجا ارزن میریختی پائین نمی آمد. مردم از سر و کول هم دیگر بالا می رفتند. من بالاخره پرسیان و جویان

نفر مأمور جلوی در ایستاده است.

سلام کرد و نام مرا پرسید. نامم را گفتم. ورقه ای را از کیفش بیرون کشید و داد دست من. دیدم طبق آن ورقه مرا به علت تصادف با درخت به دایره تصادفات اشجاریه احضار کرده اند و دو روز فرصت داده اند که خودم را به این دایره معرفی کنم.

من حاج و واج به مأمور، به خطاریه نگاه می کردم و گفتم: برای تصادف با درخت مرا احضار کرده اند؟ مأمور جواب داد بله حاج آقا. این درخت ها شناسنامه پرونده دارند و مسئولین حساب و کتاب آن ها را خیلی دقیق نگاه می دارند. شما گویا با یک درخت قدیمی تصادف کرده اید. گزارش و کروکی تصادف هم در پرونده موجود است. گفتم: ولی آن کسی که غش کرده و زمین خورده و زخمی شده منم نه درخت. گفت: حاج آقا من مأمورم و معذور باید بیایی اداره هر حرفی داری اونجا بگی. خداحافظ. او سوار موتور شد و رفت.

همان طور که جلوی در خانه ام ایستاده بودم زدم زیر خنده. عابرین با تعجب مرا نگاه کرده و با آن سر و کله باند پیچی شده و خنده ظاهراً بی موردی که می کردم به من خیلی مشکوک بودند. بالاخره یکی از آن ها طاقت نیاورد. آمد جلوی من ایستاد گفت: ببخشید اینجا شما کاری داشتید؟

گفتم: چطور مگر این جا چه خبر است؟

گفت: خبری نیست ولی گفتم اگر کاری دارید به شما کمک کنم.

گفتم: من جلوی خانه خودم ایستاده ام و به کسی هم مربوط نیست.

گفت: عجب، حالا پروئی هم می کنی. بیا ببینم اینجا خانه تو هست یا نه

لانه می سازند و تخم می گذارند و جوجه در می آورند. آن وقت شما یک مرتبه به شدت با این درخت بی آزار دوست داشتنی تصادف می کنید. نمی دانم ضربه سر شما به این درخت چه آثار مخربی برای درخت داشته است. بنابراین در مقابل هرگونه خسارتی که احتمالاً به این درخت وارد آمده باشد مسئول هستید و در صورتی که مشکلی برای درخت پیش آمده باشد باید خسارت را بدهید.

گفتم: حالا مرا کشانده اید اینجا که چه بشود؟

گفت: باید ضمانت بدهید که از حوزه استحفاظی این درخت خارج نمی شوید و صبر کنید نتیجه آزمایشات درخت تمام شود بعد تکلیف این پرونده هم معلوم خواهد شد.

گفتم: چه ضمانتی باید بدهم؟

گفت: یا باید سند ملک بگذارید یا یک نفر ضمانت شما را بکند.

گفتم: ببخشید این مطالبی که می فرمائید بیشتر شبیه یک جوک است. کی از من شکایت کرده که من باید

ضمانت جانی یا مالی بدهم؟

گفت: درخت!

گفتم: ممکن است شکایت نامه این درخت محترم را بینم؟

گفت: متأسفانه ما نمی توانیم مدارک این تصادف را در اختیار متهم قرار بدهیم.

اما اگر وکیل بگیرید مدارک را به رؤیت او خواهیم رساند.

گفتم: وکیل؟ منظورتان وکیل دادگستری است؟

گفت: بله اما نه نوع معمولی آن. وکلایی هستند که در امور حقوقی جزائی اشجار تخصص دارند. من توصیه می کنم اگر خواستید وکیل بگیرید از آن ها استفاده

جویان رفتم به بخش مربوط به تصادف با گیاهان، گل ها و اشجار. یک آقای با سر و صورت باند پیچی شده کنار من نشسته بود. از او پرسیدم آقا چه شده؟ جواب داد: من با یک کاکتوس تصادف کرده ام.

بعد از مدتی معطلی نوبت من شد و رفتم جلوی میز آقای رسیدم و گفتم:

شما سه روز پیش با یک اصله درخت چنار به شماره شناسنامه ش ۱۸۳_ن ۷۰۲_الف - ۸۵۹۱ تصادف کرده اید؟

گفتم: بله من سرم گیج رفت و خوردم به درخت و ملاحظه می فرمائید که زخم و زیلی هم شده ام.

او بدون آن که کوچکترین اعتنایی به زخم شدن صورت من بکند گفت: ما از متخصصین گیاه شناسی خودمان خواسته ایم این درخت را دقیقاً زیر آزمایشات لازم قرار داده و ملاحظه شود آیا در اثر این تصادف به درخت یا ریشه درخت و به ساقه درخت خسارتی وارد شده یا نه. ممکن است اعصاب درخت ناراحت شده باشد.

گفتم: ببخشید اونی که تصادف کرده و زخمی شده و غش کرده و با اجازه شما در حالت غش رندان پولش رازده اند من هستم آن وقت شما نگران این درخت غول پیکر هستید که فشار خونش درد نگرفته باشد؟

گفت: اولاً شوخی نکنید. ثانیاً این اتفاقاتی که برای شما افتاده به ما مربوط نیست. می خواستید حواستان را جمع کنید به درخت نخورید. شما خوردید به درخت و این درخت نبود که به شما خورد. این آقای درخت (فهمیدم این درخت نر است، بد شانسی با یک درخت ماده هم تصادف نکردم.) مثل یک آقای تمام معنی سر جای خودش ۰۵ سال است ایستاده روی مردم سایه می اندازد، پرنده ها روی آن معلق و وارو می زنند حتی بدون اخذ مجوز

بفرمائید.

مطرب رقاص‌ها را گوش می‌کردم: حتماً سردشان

بوده هیزم مجانی احتیاج داشتند.

همسرم پرسید: راستی این اره برقی توی انبار از کجا

اومده؟

گفتم: برای زدن شاخه درخت‌ها لازم میشه، خیلی ابزار

مفیدیه!

گفتم: این وکلای اشجاریه را کجا باید پیدا کرد؟
او از توی کشوی میزش یک کارت وکالت در آورد و به
من داد گفت: شاید این آقا بتواند به شما کمک کند. او
هم مهندس کشاورزی است، هم وکیل اشجار است و هم
متخصص حل و فصل مشکلات و توزیع شیرینی جات.
من باورم نمی‌شد. اما حقیقت مقابلم ایستاده بود.
این درخت محترم از من شکایت کرده بود و حالا مرا
خواسته‌اند و باید ضمانت بدهم. تلفن کردم به همسرم
سند خانه را برداشت آمد و آن جا گرو گذاشت بعد من
از دایره تصادفات آمدم بیرون. عصبانیت غریبی تمام
وجودم را به آتش کشیده بود. حس می‌کردم این درخت
دارد زندگی مرا بی‌ریخت می‌کند. حالا به هرکس قصه
را بگویم مرا مسخره خواهد کرد. باید یک فکر اساسی
می‌کردم. من باید انتقام خود را از این درخت کت و
کلفت از خودراضی می‌گرفتم... بله....

نشسته بودم تلویزیون را تماشا می‌کردم توی یک ماهواره
مطرب رقاص‌های قدیم که پیش پرده خون کاباره‌های
تهران بودند حالا نشسته داشتند به ما درس زندگی
می‌دادند، ما را نصیحت می‌کردند، راه و رسم کارها را به
ما یاد می‌دادند و حتی سیاست مثل موم توی دستشان نرم
و رام بود. ناگهان همسرم آمد توی اتاق و گفت: ببین توی
روزنامه چی نوشته:

افراد ناشناخته و مرموز و خرابکار یک اصله درخت به
شماره ش ۱۸۳ _ ن ۷۰۲_ ۸۵۹۱ را نصف شب با
اره برقی از بیخ بریده و بدون گذاشتن هیچ برگه و اثری از
صحنه گریخته‌اند. قضیه تحت پیگرد است.

من همانطور که روی مبل لم داده و داشتم معلومات